

بررسی تطبیقی خرده گفتمان‌های سیاسی اسلام‌گرا در ایران قبل از انقلاب اسلامی و تاثیر آن‌ها بر شکل‌گیری نظام سیاسی بعد از انقلاب

دکتر یحیی فوزی*

تاریخ دریافت: ۸۷/۹/۱۲

تاریخ پذیرش: ۸۸/۲/۸

چکیده

این مقاله تلاش می‌کند تا ضمن اشاره به گفتمان اسلام سیاسی به عنوان یکی از گفتمان‌های مهم تاریخ معاصر ایران به بررسی تطبیقی خرده گفتمان‌های سیاسی مهم این گفتمان در قبل از انقلاب بپردازد و به این سوال پاسخ دهد که اشتراکات و افتراقات فکری این خرده گفتمان‌ها چه بود؟ و اصولاً نظام سیاسی بعد از انقلاب تا چه اندازه تحت تاثیر مشترکات این خرده گفتمان‌ها بوده است؟

فرضیه این پژوهش آن است که نظام سیاسی بعد از انقلاب، مولود طبیعی بود که از درون مباحث خرده گفتمان‌های سیاسی اسلامی موجود بیرون آمد و در واقع برآیند مبانی مشترک آن‌ها محسوب می‌شود.

واژه‌های کلیدی: گفتمان‌های سیاسی در ایران، انقلاب اسلامی، امام

خمینی، شریعتی، بازرگان

مقدمه

گفتمان اسلام سیاسی، یکی از گفتمان‌های مهم تاریخ معاصر ایران بوده که در کنار دو گفتمان رقیب، یعنی سوسیالیسم و ناسیونالیسم لیبرال، نقش مهمی در تحولات سیاسی ایران داشته است. این گفتمان در سال‌های ۲۰ تا ۵۷ به عنوان یک جریان فکری مهم که اسلام را دینی سیاسی اجتماعی و ایدئولوژیک معرفی کرده و خواستار ایجاد نظام سیاسی براساس ارزش‌های اسلامی و حکومتی با صبغه اسلامی بود در ایران احیا شد و به ارائه دیدگاه‌های خود پرداخت

این گفتمان در این سال‌ها هرچند درکلیت از ایجاد جامعه‌ای با ارزش‌های اسلامی به عنوان یک آرمان سیاسی دفاع می‌کرد، اما در تعریف از اسلام و ارزش‌های اسلامی و نوع حکومت اسلامی و ویژگی‌های حاکم اسلامی و جایگاه مردم در حکومت اسلامی، دارای خرده گفتمان‌های مختلفی بود که با یکدیگر دارای اشتراکات و افتراقاتی بودند. با یک نگاه استقرایی می‌توان سه خرده گفتمان مهم اسلامی را در این دوره شناسایی کرد که نمایندگان اصلی فکری آن‌ها را می‌توان امام خمینی، مهندس مهدی بازرگان و دکتر علی شریعتی دانست که هر یک طیفی از گروه‌های سیاسی و متفکران مختلف را در خرده گفتمان خود جای داده بودند. در ادامه مقاله، به این متفکران و گروه‌ها اشاره خواهیم کرد. بررسی آثار و نوشته‌ها و سخنرانی‌های این سه اندیشمند مهم در این دوران می‌تواند به خوبی این تمایزات و تشابهات خرده گفتمانی جریان اسلام گرا را نشان دهد.

مقاله حاضر تلاش می‌کند تا ضمن بررسی تطبیقی این خرده گفتمان‌های سیاسی مهم اسلام‌گرا در این مقطع تاریخی، به این سوال پاسخ دهد که اشتراکات و افتراقات

فکری آن‌ها چه بود؟ و اصولاً نظام سیاسی بعد از انقلاب تا چه اندازه تحت تاثیر مشترکات این خرده گفتمان‌ها بوده است؟

فرضیه این پژوهش آن است که نظام سیاسی بعد از انقلاب، مولود طبیعی بود که از درون مباحث خرده گفتمان‌های سیاسی اسلامی موجود بیرون آمد و در واقع برآیند مبانی مشترک آن‌ها محسوب می‌شود.

برای بررسی این فرضیه، از روش مقایسه‌ای و تحلیلی استفاده خواهد شد و تلاش می‌شود با استفاده از متون به جای مانده از اندیشمندان مهم سیاسی و به صورت خاص متون اندیشه سیاسی سه متفکر مؤثر در سه گفتمان مهم این دوره و مقایسه اشتراکات و اختلافات آن‌ها به تحلیل ارتباط ساختار سیاسی بعد از انقلاب و مباحث مذکور بپردازیم و نسبت نظام سیاسی مذکور را با این گفتمان‌ها مشخص کنیم.

الف- خرده گفتمان‌های سیاسی مهم اسلامگرا در سال‌های ۲۰ تا ۵۷

مفهوم خرده گفتمان در این مقاله، از نظریه گفتمان عاریت گرفته شده است که از علوم تفسیری مانند هرمنوتیک، پدیده‌شناسی، ساختارگرایی و شالوده‌شکنی الهام می‌گیرد.^۱ این مقاله به پیروی از دیدگاه ارنستو لاکلاو (Ernesto Laclau) و شنتال موفه (Chantal Mouffe) که به توسعه مفهومی از گفتمان همت گماشته‌اند به طور مشخص با فرایندهای سیاسی سر و کار دارد.

مفهوم سازی لاکلاو و موفه از گفتمان، ویژگی ربطی (relational) هویت را تأیید می‌نماید.^۲ به گفته این محققان، هر گفتمان در داخل به اجزایش معنای جدیدی می‌دهد و یا به طور متقابل برای این که اشیاء و فعالیت‌ها معنادار باشند، باید جزئی از یک گفتمان علمی باشند. این امر بدان معنا نیست که همه چیز، گفتمانی و زبانی است، بلکه بدین

۱- نگاه کنید به:

Dallmayr & Mc Cathy, *Understanding and Social Inquiry* (Notre Dame, Ind) University of Notre Dame Press, 1977.

2. acla, E, and c. Mouffe, "Post-Marxism without Apologies" *New Left Review*, 166 (1987) p98.

معناست که اشیاء برای این که قابل فهم شوند، باید به‌عنوان جزئی از یک چارچوب گسترده‌تر معانی وجود داشته باشند. مثلاً یک تکه سنگ را در نظر بگیرید. این سنگ، بسته به زمینه اجتماعی خاصی که در آن قرار گرفته، می‌تواند به‌عنوان یک آجر برای ساختن خانه، یک پرتابه برای استفاده در جنگ، یک موضوع بسیار باارزش، یا یک «مشکوف» بسیار مهم از لحاظ باستان‌شناسی تصور شود. تمام معانی و هویت‌های متفاوتی که این قطعه مادی به خود گرفته، بستگی به نوع خاص گفتمان و شرایطی دارد که به آن معنا یا «هستی» می‌دهد!

لاکلاو و موفه برای چنین مفهوم‌سازی از گفتمان با استفاده از نظرات فردیناندو سوسور زبان‌شناس ساختارگرای سوئیسی^۲، مفهوم مفصل‌بندی را به کار می‌گیرند. به گفته وی مفهوم مفصل‌بندی (articulation) به معنای هر کنشی است که رابطه‌ای را میان عناصر گوناگون ایجاد کند، به‌گونه‌ای که هویت آن‌ها بر اثر این کنش تغییر کند. این مفهوم، به عمل گردآوری اجزای مختلف و ترکیب آن‌ها در قالب هویتی جدید اشاره دارد. در این مفصل‌بندی مفاهیم، استفاده از دال‌های شناور، نقش مهمی دارد. آن‌ها تعیین‌کننده قواعد مسلطی هستند که هویت‌های گفتمان‌ها و فورماسیون‌های اجتماعی را می‌سازند.

به گفته لاکلاو و موفه، هر گفتمان با مفصل‌بندی جدیدی از مفاهیم و با استفاده از دال‌های شناور و در دسترس و با ایجاد مرزبندی با گفتمان‌های رقیب، خود را در شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خاصی مطرح می‌سازد. و تلاش می‌نماید تا از طریق مفصل‌بندی و تعیین هویت با گفتمان‌های آلترناتیو، هویت‌ها و معانی اجتماعی خود را بازسازی نماید.^۳

1. Laclau & Mouffe, op.c.t p 122.

2. Saussure, f. (1983) Course in General Linguistics (London:gerald Duckworth) P111².

3. Laclau, E, and c. Mouffe, (1987). Post-Marxism without Apologies "New Left Review," 166. PP 79-106.

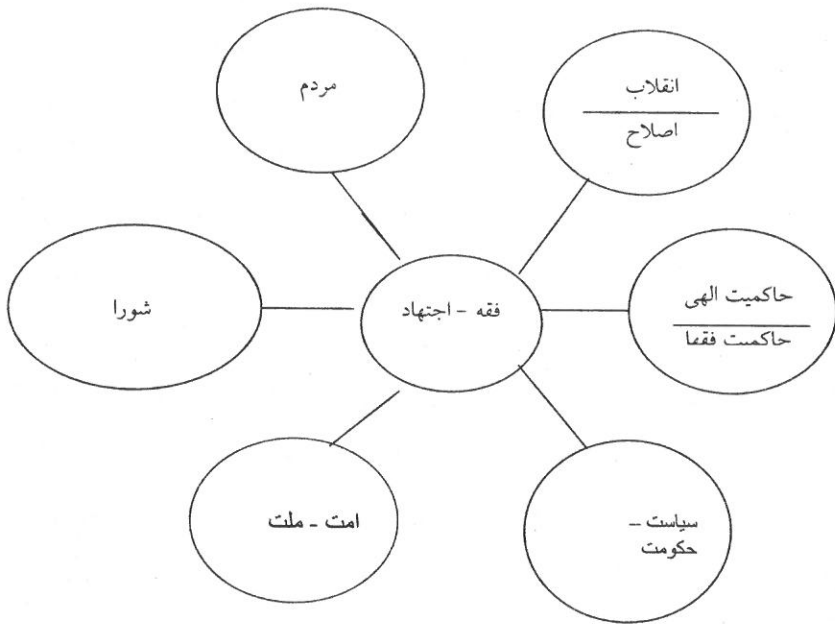
با استفاده از این بحث مفهومی می‌توان گفت نگرش سیاسی به اسلام و ایجاد جامعه‌ای با ارزش‌های اسلامی، وجه مشترک همه نیروهای هوادار اسلام سیاسی در ایران قبل از انقلاب بود و بنابراین، اسلام سیاسی، خود یک گفتمان بود. اما می‌توان در یک تقسیم‌بندی داخلی و براساس نوع تفسیری که هواداران آن از اسلام ارائه می‌دادند و نوع مفصل‌بندی آن‌ها از دال‌های شناور (floating signifier) و در دسترس اسلامی (همچون حاکمیت الهی، امامت، نیابت، ولایت، مردم، ...) آن‌ها را به سه خرده گفتمان سیاسی تقسیم‌بندی کرد. هر چند در آن دوران به دلیل اولویت داشتن مبارزه با حکومت وقت، بسیاری از این تفاوت‌ها در مفصل‌بندی‌های داخلی این خرده گفتمان‌ها به شکل بارزی آشکار نبود، اما با بررسی و تحلیل همه جانبه آثار آنان در آن دوران به خوبی می‌توان این تمایزات خرده گفتمانی را در آثار آن‌ها مشخص نمود.

در ادامه، ضمن معرفی مختصر این سه جریان فکری، به صورت مشروح به مقایسه آرای و دیدگاه‌های سیاسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

الف-۱- خرده گفتمان سیاسی اسلام فقهاتی - اجتهادی بر اساس اندیشه

امام خمینی

این اندیشه، از اسلام سیاسی اجتماعی و تلاش برای برپایی حکومتی اسلامی بر مبنای اجرای احکام فقه اسلامی در جامعه و ولایت فقهی به عنوان ناظران اجرای فقه در جامعه دفاع می‌کرد. دال مرکزی این گفتمان فقهی است و دال‌های شناوری همچون حاکمیت الهی، امامت، نیابت، ولایت و مردم، حول این دال مرکزی سامان داده شدند؛ به طوری که طرفداران این گفتمان با محور قرار دادن فقه تلاش می‌کنند نوع حکومت و شیوه حکومت در دوران غیبت همچون رابطه مردم با حکومت را در اسلام تفسیر کنند.



مفصل‌بندی گفتمان اسلام فقاهتی

بسیاری از متفکران و نیروهای فکری انقلاب اسلامی وقتی سخن از حکومت اسلامی می‌گفتند در واقع انتظار حاکم شدن فقه را در جامعه داشتند و آرمان‌شهر خود را در آن قالب ترسیم می‌کردند و جوهره حکومت اسلامی را حاکمیت فقه و احکام فقهی در جامعه می‌دانستند. این گروه با تأکید بر جامعیت دین و این که اسلام دینی است که به همه نیازهای بشر توجه نموده و برای آن‌ها در قالب قوانین و احکام شرعی برنامه‌ریزی کرده است، معتقد بودند اجرای دقیق این احکام در جامعه می‌تواند جامعه‌ای مطلوب که سعادت دنیا و آخرت انسان را تأمین کند، به دنبال داشته باشد؛ لذا راه رسیدن به جامعه مطلوب را از کانال اجرای قوانین الهی که در فقه متجلی بود، می‌دانستند. در این چارچوب، فقیه اهمیت خاصی یافت و به عنوان کارشناس مهم قوانین الهی از جایگاه

ویژه‌ای برخوردار بود و مرجع تفسیر قوانین شریعت محسوب می‌شد. به همین دلیل، این گروه بر نقش ولایتی فقها تأکید داشتند.

به هر حال این اندیشه به تدریج الگوی بدیلی برای یک جریان فکری مهم از کسانی شد که معتقد بودند باید آن‌را براساس آموزه‌های فقهی و معارفی ملهم از قرآن و سنت تفسیر کرد. در این چارچوب، فقها به عنوان کارشناسان فقهی، از جایگاه خاصی برخوردار بودند. این جریان فکری در آستانه انقلاب به تبیین مواضع خود پرداخت و مرز خود را با جریان‌های فکری دیگر به تدریج آشکار کرد و تلاش نمود تا نظام سیاسی آینده کشور را بر اساس تفکرات خود بنیان گذارد.

این اندیشه توسط بخش مهمی از متفکران اسلامی و مراجع تقلید شیعه و نیروهای اسلام‌گرا و به صورت خاص از سوی امام خمینی (مخصوصاً بعد از مباحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی که توسط ایشان در دهه ۴۰ مطرح شد) مورد حمایت قرار گرفت. متفکرانی همچون علامه طباطبایی و دکتر محمد حسین بهشتی و مرتضی مطهری را می‌توان از جمله مدافعان این گفتمان دانست.^۱

از جمله گروه‌های سیاسی فکری مهمی که از این اندیشه در ابتدای انقلاب دفاع می‌کردند، می‌توان به جامعه روحانیت مبارز، حزب جمهوری اسلامی، انجمن‌های اسلامی هیأت‌های مؤتلفه و برخی گروه‌های سیاسی کوچکتر اشاره کرد. همه این‌ها در حمایت از اسلام فقهاتی که از نظر آنان اسلام ناب و اصیل بود، همچنین ولایت فقیه و جایگاه ویژه فقها در نظام سیاسی آینده کشور، دفاع می‌کردند.^۲

۱- رجوع شود به: محمدحسین بهشتی، گفتارها: امامت، هبری و ولایت، تهران: سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۸۰ ص ۳۵ و مرتضی مطهری پیرامون جمهوری اسلامی، قم نشر صدرا، ۱۳۵۸ و محمد حسین طباطبایی، ولایت و زعامت، در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، نوشته جمعی از دانشمندان، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱.

۲- رجوع شود به یحیی فوزی، تحولات سیاسی اجتماعی ایران بعد از انقلاب، تهران، نشر عروج، ۱۳۸۴،

الف-۲- خرده گفتمان سیاسی اسلام علمی - تجربی براساس اندیشه

مهندس مهدی بازرگان

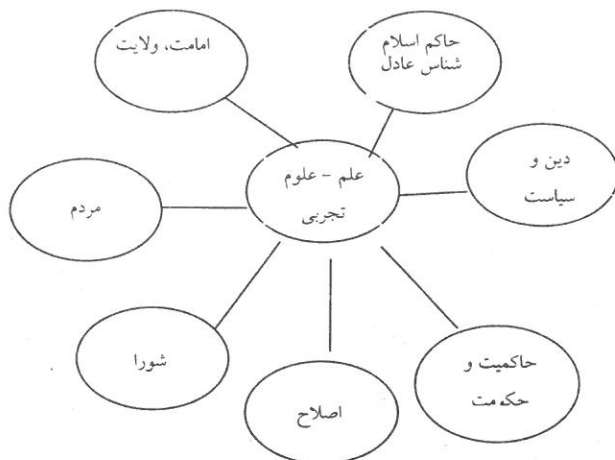
مهندس مهدی بازرگان یکی از اندیشمندانی است که به عنوان رهبر یک جریان فکری اسلامی در ایران هرچند از اسلام سیاسی و لزوم برقراری حکومتی با ارزش‌های اسلامی در اندیشه خود دفاع می‌کرد، اما آرمانی متفاوت را با جریان اندیشه اسلام سیاسی فقهی مد نظر داشت که بررسی سخنرانی‌ها و نوشته‌های ایشان در دهه چهل و پنجاه شمسی به خوبی این ادعا را اثبات می‌کند.

نوع مفصل بندی وی از دال‌های در دسترس گفتمان اسلامی با نوع مفصل بندی گفتمان اسلام فقاهتی متفاوت است. وی با محور قرار دادن علوم جدید تلاش می‌کند تا دال‌های شناور را حول آن محور ساماندهی کند و تفسیری علمی از اسلام ارائه دهد و نوع حکومت و شیوه حکومت و رابطه مردم با حکومت را در اسلام بر آن اساس تفسیر کند.

گرایش کلی نوشته‌ها و آثار این گروه از سال‌ها قبل از انقلاب نشان می‌دهد که گرایش کلی نوشته‌های آن‌ها ارائه تفسیری جدید و روزآمد از متون عقاید و آموزه‌های اسلامی و اثبات سازگاری اسلام با علوم و فنون و مقتضیات جدید بود. بازرگان در همه آثارش به دنبال اثبات حقانیت اسلام و هماهنگی آن با علم و دستاوردهای علمی بشر است. حاصل حدود بیش از نیم قرن تلاش او در راه احیای تفکر دینی و اصلاح اجتماعی در دهه‌ها کتاب و مقاله تجلی یافته است.^۱ مروری بر عناوین این آثار، بر دغدغه دینی و تلاش فکری جهت انتقال این دغدغه در قالب سنتی فقه و عرفان و فلسفه ظهور و بروز نمی‌یابد؛ بلکه تفکر تجربی و علمی دستمایه تأملات دینی او قرار می‌گیرند.^۲

۱- نگاه کنید به "مظہرات در اسلام" و "باد و باران در قرآن" و "مذہب در اروپا" و "سیر تحول قرآن" که در این آثار وی می‌کوشد نشان دهد اسلام با علم مغایرتی ندارد و در کتاب "راه طی شده" اثبات می‌کند علم در نهایت مویذ پیام وحی است.

۲- سعید برزین، زندگینامه سیاسی بازرگان، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴، صص ۹۱-۹۰.



مفصل بندی گفتمان اسلام علمی تجربی

بر این اساس، وی معتقد است که مردم در دوران غیبت، خود مسؤول اداره و اصلاح امور اجتماعی خود هستند بنابراین، عقل بشری که در علوم تجربی تبلور می‌یابد، میزان و معیار مناسبی برای بشر جهت اداره مناسب‌تر دنیا است. به گفته وی، این شیوه نیز همان راه انبیاست و اسلام و علم، هیچ‌گونه مغایرتی با هم ندارند و بنابراین، اسلام علمی می‌تواند راه‌گشای بشر باشد.

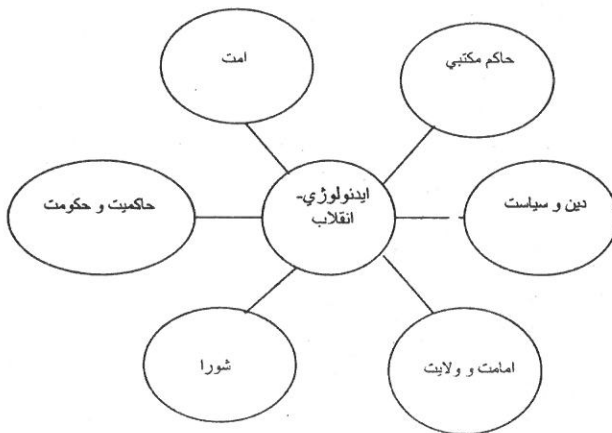
وی با این معیار به تفسیر دال‌های شناور می‌پردازد. این نوع مفصل بندی موجب شد تا بازرگان با تأکید بر دموکراسی تلاش کند نوعی تلفیق بین الگوی موفق تجربه بشری یعنی دموکراسی را با اسلام به‌عنوان الگوی ایده‌آل سیاسی خود مطرح سازد. آثار به‌جا مانده از ایشان نشان می‌دهد که آرمان سیاسی بازرگان استقرار نظام دموکراسی است که براساس قانون اساسی منبث از ارزش‌های اسلام، جامعه را به پیش خواهد برد^۱ و در این راه، وجود آزادی در جامعه و عدم مانع در راه آزادی‌های مشروع عامل اصلی در زمینه‌سازی برای تحقق اسلام دموکراتیک است. باتوجه به این موارد می‌توان با تسامح،

واژه لیبرال را نیز در مورد وی به کار برد و واژه اسلام لیبرال دموکراتیک می‌تواند بیان‌کننده دغدغه‌های اصلی وی باشد. در ادامه مقاله، به صورت مشروح و جوه تشابه و تمایز آن را با خرده‌گفتمان‌های اسلامی دیگر مورد بحث قرار خواهیم داد.

الف -۳- خرده‌گفتمان سیاسی اسلام انقلابی - ایدئولوژیک بر اساس

اندیشه دکتر شریعتی

دکتر علی شریعتی یکی از متفکرین مهم و تأثیرگذار در اندیشه انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. شریعتی تلاش می‌کرد با محور قرار دادن انقلاب و اسلام انقلابی، مفصل‌بندی جدیدی از دال‌های شناور ارائه کند و دال‌هایی همچون حاکمیت الهی، امامت، امت، نیابت، ولایت و... را طوری تفسیر کند که در خدمت دال مرکزی، یعنی ایجاد تحول انقلابی در جامعه قرار گیرند. الگوی سیاسی و نگاه او به نحوه رابطه با حکومت نیز بر این اساس ساماندهی می‌شود.



مفصل‌بندی گفتمان اسلام انقلابی - ایدئولوژیک

از نظر شریعتی، جوامع اسلامی نیاز به یک رنسانس و یک نهضت اصلاح دینی دارند. رنسانس اسلامی یعنی تولد مجدد آن روح انقلابی بیدارکننده و ایمان پاک، روشن، انسانی و حرکت‌آور و مسئولیت‌بخش و بینش منطقی واقع‌گرا و اجتماعی و ایده‌ال‌های انسانی ... که اسلام نخستین نام دارد و طرح مجدد پیام، پیامی که انقلاب ریشه‌دار و تندی در قلب افسرده و بی‌رمق و تاریک تاریخ انسان پدید آورد (ک. آ ۲۰، ۸۰-۳۷۹).

شریعتی برای حل معضل عقب‌ماندگی مسلمانان، بازگشت به خویشتن را مطرح کرد، اما نه خویشتنی که غرب معرفی می‌کرد، بلکه مقصود شریعتی از بازگشت به خویشتن، احیای اسلام ناب و تشیع علوی بود. هدف شریعتی، کشف این مسأله بود که چگونه می‌توان دین را که امروزه این گونه دچار انحطاط و جمود شده و پویایی و حرکت آفرینی خود را از دست داده و در مقابل مکاتب رقیب، عقب‌نشینی کرده، دوباره مطرح کرد و به صحنه بازگرداند.

شریعتی می‌گوید: "فلسفه تاریخ در نظریه من از داستان‌هاییل و قابیل شروع می‌شود و جنگ میان آن دو. بنابراین همانطور که انسان با یک تضاد شروع شده، تاریخ انسان هم با تضاد شروع می‌شود ... تاریخ با تضاد طبقاتی آغاز می‌شود و حرکت می‌کند ... این جنگ و تضاد در همه دوره‌ها به اشکال مختلف وجود دارد تا برود بطرف یک پایان جبری نظام قارونی و ایجاد یک انقلاب و ایجاد یک جامعه بی‌طبقه مبتنی بر مکتب، عدالت و تحقق وعده خداوند به طبقه مستضعفان ... این طبقه که در طول تاریخ محکوم و محروم است. در انقلاب جبری پایان تاریخ پیشوایی جهان و وراثت زمین را به دست خواهد گرفت ..." (شریعتی، ۱۳۵۸: ۵۶ - ۵۵).

از نظر شریعتی، تاریخ، صحنه مبارزه خیر و شر و حق و باطل است. وی می‌گوید: "فلسفه تاریخ در اسلام فلسفه مجاهدت، فلسفه مبارزه میان حقیقت و بطلان است، حق و باطل جنگ بین حق و باطل در جلوه فلسفی‌اش، بین ظلم و عدل در جبهه اجتماعی‌اش، بین کفر و دین در وجه اعتقادی‌اش ... همه این ابعاد گوناگون، وجوه یک

حقیقت هستند و آن حقیقتی است که در حال حرکت به طرف آینده است و آن آینده به خدا منتهی می‌شود" (شریعتی، ۱۳۵۹، ۳۴).

بر این اساس، وی بر محوریت اسلام انقلابی به بازسازی و مفصل بندی جدیدی از مفاهیم اسلامی می پردازد و از حکومتی دفاع می کند که بتواند اهداف اسلام انقلابی را جامه عمل بپوشاند که از نظر وی حکومت رهبری انقلابی گروهی از نخبگان و یا دموکراسی متعهد است که از نظر وی تفاوت ماهوی با حکومت های دیگر از جمله حکومت دموکراتیک دارد.

مهمترین اثری که شریعتی در آن به صورت شفاف و آشکار، اندیشه سیاسی خود را ترسیم کرده است می توان کتاب امت و امامت دانست.^۱ شریعتی در این کتاب، حکومت مورد نظر خود را دموکراسی متعهد می داند که دارای وجوه تشابه و تمایز با نظم مهار سیاسی مورد نظر دیگر اندیشمندان بود. به گفته شریعتی، "دموکراسی اصولاً دو نوع است: دموکراسی آزاد و دموکراسی متعهد یا هدایت شده. وی می افزاید: دموکراسی غیر متعهد حکومت آزادی است که تنها با رأی مردم روی کار می آید و تعهدی جز آنچه که مردم با همین سنن و با همین خصوصیات می خواهند ندارد. دموکراسی متعهد حکومت گروهی است که بر اساس یک برنامه انقلابی مرفعی که افراد، بیانش افراد را، زبان و فرهنگ مردم را، روابط اجتماعی و سطح زندگی مردم و شکل جامعه را می خواهد دگرگون کند و به بهترین شکلش براند بوجود می آید. وی می افزاید. باید قبول بکنیم تا آنگاه که جامعه در آن مرحله، شایستگی حکومت حقیقی دموکراسی یعنی دموکراسی رأی ها را پیدا کند و بنای ایدئولوژیک فرهنگ و ساختمان انقلابی اجتماع به انجام رسد و توده به رشد سیاسی و فکری مستقل برسد، باید رهبری مادی و معنوی، سیاسی و ایدئولوژیک جامعه را در دست خود نگاهدارند و به حوادث و تصادف نسپارند و در طی نسل هایی که باید در کوره انقلاب و آموزش پیگیر ایدئولوژیک پخته و پرورده و ناب شوند، رهبری جامعه را بر شیوه اصل رهبری انقلابی، و نه حکومت دموکراتیک، باید

ادامه دهند. بدینگونه که شخصیت و مسؤولیت قهرمان و بنیانگذار مکتب و نهضت انقلابی را در چند نسل ادامه دهند.^۱ "براین اساس، شریعتی از مدل جدیدی از حکومت اسلامی دفاع می‌کند که می‌توان آن را خرده گفتمانی متمایز از دو خرده گفتمان قبلی اسلامی دانست و دارای نوع مفصل‌بندی متمایزی از دال‌های شناور و در دسترس اسلامی است. که در ادامه، ضمن بررسی جامع تری از دیدگاه سیاسی شریعتی به بررسی مقایسه‌ای اجزای این خرده گفتمان با خرده گفتمان‌های دیگر می‌پردازیم.

ب- مقایسه تطبیقی گفتمان‌های سیاسی مذکور

در یک بررسی تطبیقی از اندیشه سیاسی اندیشمندان مذکور می‌توان وجوه تشابه و تمایز بین آن‌ها را تعیین کرد. برای این منظور، دیدگاه‌های این خرده گفتمان‌ها را در مورد مباحث مهمی همچون رابطه دین و سیاست، نوع حکومت، ماهیت حاکم اسلامی، ماهیت حکومت اسلامی و محدوده اختیارات آن در زیر مورد بررسی و مقایسه قرار می‌دهیم تا به این سؤال پاسخ دهیم که نظام سیاسی بعد از انقلاب تا چه حد متأثر از نقاط اشتراک این اندیشه‌ها بوده است؟

ب-۱- رابطه دین، سیاست و حکومت در سه گفتمان مذکور

دفاع از مرتبط بودن حوزه دین و حوزه سیاست، وجه مشترک همه این اندیشه‌هاست؛ به طوری که هر سه اندیشمند مذکور صراحتاً از ارتباط دین و سیاست و از اسلامی سیاسی اجتماعی که توانائی اداره جوامع بشری را دارد دفاع می‌کنند. در این ارتباط، امام خمینی با تکیه بر جامع بودن دین، دین و سیاست را تفکیک‌ناپذیر می‌داند.^۲ شریعتی نیز معتقد است که در اسلام، دین و سیاست از یکدیگر تفکیک نشده است و اصولاً تفکیک سیاست از دیانت، با روح اسلام بیگانه است و اساساً این نظریه که پیغمبر

۱- شریعتی، پیشین، ص ۲۱۲.

۲- رجوع شود به صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۸، ج ۲۲.

دو جنبه را در خود جمع داشت - یکی جنبه نبوت و دیگری جنبه امارت یا حکومت - تعبیری است بیشتر مسیحی تا اسلامی. این دوگانگی میان معنویت و مادیت، اخلاق و اقتصاد، رسالت و سیاست، دنیا و آخرت، طبیعت و ماورای طبیعت... در بینش اسلامی وجود ندارد و این از خصایص اسلام است^۱ و بنابراین، امامت و خلافت در اسلام از یکدیگر جدا نیست.

بازرگان نیز معتقد است اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای به وجود حکومت و به دخالت و مراقبت مردم در آن می‌دهد؛ تا آن‌جا که آن را مهم‌ترین واجبات و مقدم بر نماز و روزه و حج شمرده، دیانت و سیاست را پایه پای یکدیگر پیش می‌برد. به گفته ایشان، دین و سیاست در اسلام تفکیک ناپذیرند.^۲ بازرگان خود نیز این مطلب را طی یک سخنرانی در تاریخ ۱۰/۱۰/۷۳ چند هفته قبل از مرگش در پاسخ به منتقدان مطرح می‌سازد. وی ضمن تأکید بر عدم تجدید نظر در افکارش در سخنرانی نهایی خود اعلام می‌کند که «بنده عرض نکردم خدا با دین به دنیا کاری ندارند و من دین و دنیا را تفکیک نکرده‌ام دنیا مزرعه آخرت است و دیانت باید حاکم بر سیاست باشد.^۳ بر این اساس، هرچند نگاه امام خمینی و شریعتی نگاهی حداکثری و نگاه بازرگان به رابطه دین و سیاست نگاهی حداقلی است. اما به هر حال هر سه متفکر از ضرورت تأثیرپذیری حکومت و سیاست از دین مرتبط بودن آن‌ها با ارزش‌های دینی دفاع می‌کنند.

ب - ۲- اهداف سیاست و حکومت در سه گفتمان مذکور

حکومت اسلامی از دیدگاه سه اندیشمند مذکور، دارای ماهیتی فراتر از حکومت‌های عرفی در جهان است و علاوه بر اداره امور جامعه، وظیفه هدایت و تربیت افراد جامعه را نیز به عهده دارد.

۱- شریعتی، پیشین، ص ۱۵۵.

۲- مهدی بازرگان، مجموعه آثار، جلد ۲، تهران، موسسه فرهنگی بازرگان ۱۳۷۷، ص ۳۲۰.

۳- مهدی بازرگان، آخرت، هدف بعثت انبیاء، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا ۱۳۷۷ ص ۲۷۷.

به گفته شریعتی، در مورد رهبری جامعه در طول تاریخ، دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاهی که رهبر را نگهبان حافظ اداره جامعه و افراد می‌داند و حاکم را مدیر می‌داند و دیدگاهی که معتقد است وظیفه حاکم، تکامل بخشیدن به پیشرفت ترقی جامعه و فرد است و اصولاً به دلیل همین دو بیش است که دو اصطلاح «سیاست» و «پلتیک» بوجود آمده است.^۱ «پلتیک» (politics) از police به معنای شهر است و عمل حکومت و طرز فکر یونانی و غربی است و همچنان که شهردار شهر را اداره می‌کند حکومت مملکت را. در حالیکه سیاست، از حکومت مفهوم دیگری دارد، عمل حکومت در این‌جا اداره نیست، نگهداری مردم نیست که احساس خوشی و راحتی و آزادی مطلق فردی داشته باشند، همچنین سیاست هدفش تحقق منافع فردی در جامعه نیست، بلکه تکامل و تربیت آن‌هاست. وی می‌افزاید: بنابراین کلمه «سیاست» در لغت، به معنای تربیت است و به معنای رنج‌دادن و رنج بردن، یا تصفیه و تزکیه و رام کردن و آماده کردن یک موجود است برای هدفی که این موجود، برایش ساخته شده، و وجود یافته است. بنابراین در این طرز تفکری که در امت و امامت هست تنها، مسأله اداره حفظ و نگهبانی است مطرح نیست، بلکه تکامل و پیشرفت انسان و فرد و جامعه مطرح است. پس در این‌جا مسأله رهبری یا سیاست انسان مطرح است نه سیادت بر انسان، نه آقائی، نه نگهبانی و نه نگهداری، بلکه تربیت و تکامل و در یک کلمه، رهبری مردم به مقصود نهائی و غائی‌ای که انسان و جامعه برای آن مقصود ساخته و آفریده شده است.^۲

از نظر امام خمینی نیز هدف سیاست و حکومت، هدایت انسان به سوی سعادت است و بر این اساس، به تقسیم‌بندی انواع سیاست می‌پردازند و سیاست را به سه قسم، شامل سیاست شیطانی، سیاست مادی و سیاست الهی تقسیم‌بندی می‌کنند. ایشان سیاست شیطانی را سیاست مبتنی بر دروغ، خدعه، فریب و نیرنگ می‌دانند و اسلام را با این

۱- شریعتی، پیشین، ۷۶.

۲- شریعتی، پیشین، ۷۶.

تعریف از سیاست بیگانه می‌خوانند. دومین نوع سیاست از نگاه امام خمینی «... سیاست حیوانی است ... و آن سیاستی است که راجع به مرتبه حیوانیت انسان [است]. چنین سیاستی بخشی از نیازهای انسان را تأمین می‌کند، اما مطلوب نیست، و سیاست ناقص است، زیرا انسان و جامعه با تک‌بعدی و مادی محض بهبود پیدا نمی‌کند، انسان یک بعد ندارد، انسان فقط یک حیوانی نیست که خوردن و خوراک همه شئون او باشد.^۱

چنین سیاستی صرفاً در پی اهداف این جهانی بوده و لذا جزء ناقصی از سیاست حقیقی است، چه به همه ابعاد و نیازهای انسانی توجه ندارد. سومین تعریف امام از سیاست، سیاست الهی و تعریف مطلوب وی از سیاست است. به گفته وی: «سیاست این است... تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و این‌ها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست»^۲.

بر این اساس از دید ایشان، سیاست، راه بردن انسان در مسیر هدایت و کمال جامعه به سوی مصالح آن است. لذا دانش سیاست نیز دانش هدایت، کمال‌جویی، تربیت، پرورش آدمیان و حذف موانع و حجاب‌ها برای رسیدن به سعادت راستین است. این نوع سیاست، هم هدف با دین است؛ زیرا هدف دین نیز راهنمایی انسان به سوی کمال است. بازرگان نیز ضمن اشاره به این که حکومت اسلامی اصولاً به منظور تأمین سعادت، تربیت و صیانت افراد است معتقد است حکومت اسلامی مأمور اجرای احکام و اوامر الهی از یک سو و نمایندگی مردم در مباشرت امور و اموال آن‌ها از سوی دیگر است. حکومت اسلامی ملزم است زمینه را برای رشد و تکامل انسان فراهم آورد. ولی او در تفاوت آشکار با دیدگاه شریعتی معتقد است که با توجه به آزاد بودن انسان و عدم مشروعیت هرگونه تحمیل اعتقادی او، حکومت نمی‌تواند به اجبار انسان‌ها را به سمت و سوی خاصی ببرد، اما باید تلاش کند تا زمینه انتخاب آزادانه انسان‌ها را به سوی سعادت و کمال فراهم آورد.^۳ بنابراین بازرگان نیز هرچند از بعد تاکتیک و نحوه هدایت انسان‌ها

۱- صحیفه امام، پیشین، ج ۱۳، ص ۴۳۱

۲- همان، ص ۴۳۲.

۳- رجوع شود به: مهدی بازرگان، مجموعه آثار، پیشین، ص ۳۱۰.

در جامعه، تفاوت‌هایی با متفکران دیگر دارد، اما در اصل ضرورت زمینه‌سازی برای هدایت و سعادت انسان توسط حکومت با آن‌ها مشترک است.

ب-۳- ویژگی‌های حاکم اسلامی در سه گفتمان مذکور

هر سه متفکر مذکور معتقدند هر شخصی را نمی‌توان «در جامعه اسلامی به عنوان حاکم پذیرفت؛ بلکه حاکم باید دارای ویژگی‌های خاصی باشد. هر سه در عالم بودن حاکم نسبت به اسلام، اشتراک نظر دارند و بر دارا بودن ویژگی‌هایی همچون علم، تقوا، تعهد و عدالت نیز تأکید می‌کنند.

در این ارتباط، بازرگان هرکس را صالح برای به دست‌گیری حکومت در جامعه اسلامی نمی‌داند و شروطی همچون علم، عدالت و تقوی و صلاحیت را شرط حاکم برمی‌شمارد و می‌نویسد: «بدیهی است که امر امامت و زمام‌داری ملت از عهده هرکس و ناکس برنمی‌آید و خیلی لوازم و شرایط می‌خواهد. وظیفه شرعی و اجتماعی مردم نیز حکم می‌کند چشم و گوششان را باز کرده، صالح‌ترین افراد را به لحاظ علم و تقوی و عمل و لیاقت و سابقه و سایر شرایط انتخاب نمایند. حکومت اسلامی بالاترید حکومت علم و عدل و صلاحیت است.»^۱ اما وی علی‌رغم تأکید بر عالم بودن حاکم اسلامی با توجه به نوع تفسیر از اسلام، مفهوم مورد نظر خود از عالم را توضیح نمی‌دهد اما به نظر می‌رسد وی عالم به اسلام را فراتر از فقیه می‌داند.

امام خمینی نیز معتقد است هر چند شخصی خاص در دوران غیبت به عنوان حاکم معین نشده است، اما با دلایل عقلی و نقلی می‌توان دریافت که خداوند ویژگی‌های حاکم را در دوران غیبت تعیین کرده و نصب عنوانی مبنای عمل در این دوره است^۲ و با استناد به حدود چهارده حدیث معتقد است که در دوران غیبت فقهاء به عنوان قانون‌دانان

۱- بازرگان، پیشین، ص ۳۳۴.

۲- امام خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، تهران: نشر وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.

اسلامی برای این امر منصوب شده‌اند و وی ولایت فقهاء را امری بدیهی می‌داند که معتقد است با دلائل عقلی نیز به خوبی قابل استدلال است. وی به این منظور می‌افزاید: ویژگی‌های حاکم اسلامی متأثر از خاصیت و ماهیت حکومت اسلامی است ایشان با توجه به سه ویژگی حکومت اسلامی، یعنی ماهیت حکومت اسلامی، اهداف حکومت اسلامی و کارکردها و وظایف حکومت اسلامی اشاره کرده و براساس آن سه ویژگی را برای حاکم اسلامی بیان می‌کند. به بیان دیگر ایشان معتقد است چون ماهیت حکومت اسلام، حکومت قانون اسلام است و هدف آن، تحقق عدالت بوده و وظایف آن سرپرستی امور سیاسی جامعه مسلمین است، حاکم اسلامی باید دارای سه ویژگی یعنی قانوندان، عادل و با کفایت و باصلاحیت باشد.^۱

شریعتی نیز در این باره معتقد است که در دوران حضور امام معصوم، وی خلافت و امامت را به عهده دارد. یعنی امام، هم رئیس دولت است و هم پیشوای فکری جامعه. اما در عدم حضور امام، نیابت را مهم‌ترین مسؤولیت عالم در دوران غیبت می‌داند و معتقد است که در دوران غیبت، تمام مسؤولیت نبوت و امامت بر دوش علم و عالم قرار می‌گیرد.^۲ بر این اساس، به گفته وی، رهبری جامعه و رهبری حکومت باید در اختیار گروهی قرار گیرد که بتوانند بر اساس یک ایدئولوژی مشخص و یک برنامه انقلابی مرفعی، جامعه را به سمت تعالی پیش ببرند. این گروهی که دارای ایدئولوژی و مکتب فکری مشخص هستند، تلاش خواهند کرد که جامعه را براساس مکتب به طرف مقصد متعالی حرکت دهند. بدیهی است این افراد خود باید آگاه به مکتب و ایدئولوژی باشند و علم به مکتب و تعهد به آن که در واقع نوعی تقوای انقلابی است از جمله شروط اولیه رهبری جامعه اسلامی است.^۳

۱- همان.

۲- علی شریعتی، مجموعه آثار، جلد ۷، شیعه، تهران: نشر بنیاد فرهنگی شریعتی، ۱۳۸۱ص ۲۴۹.

۳- علی شریعتی، امت و امامت، پیشین.

ب-۴- نقش مردم در حکومت اسلامی در سه گفتمان مذکور

سه متفکر مذکور هرچند از نقش مردم در حکومت سخن می‌گویند، اما نگاهی حداقلی و حداکثری به نقش مردم دارند، به طوری که امام خمینی و بازرگان برخلاف شریعتی، نقش مردم را در حکومت پررنگ‌تر مطرح کرده‌اند.

بازرگان حکومت اسلامی را حکومت دموکراسی اعلا یا حکومت عامه می‌داند که در آن مردم نقش اساسی را در برگزیدن حاکمی که دارای شرایط خاص باشد ایفاء می‌کنند. به گفته وی، نظر به این که رابطه مستقیم برای ضبط احکام و اوامر مابین خلق و خالق وجود ندارد و تعلیم «کتاب و حکمت» پس از نبوت، خاتمه یافته است و اوصیاء ائمه نیز که مظاهر و نمونه‌های تحقق و مفسرین قرآن هستند، همیشه و در همه جا حضور نداشته و ندارند، بنابراین خود مردم مسؤول و موظف به اداره و اصلاح امور اجتماعی هستند.^۱ وی می‌افزاید: عمل دولت نیز چیزی جز ولایت، یعنی سرپرستی و تولیت در اموال و اموری که مردم به صورت امانت در اختیار او گذاشته‌اند نیست.^۲

وی در موارد متعددی در آثار خود به دفاع از دموکراسی و بیان مزایای آن به‌عنوان یک آرمان سیاسی مطلوب می‌پردازد. از جمله، وی آزادی و دموکراسی را مولد و موجد شخصیت آدمی می‌داند و معتقد است در جوامع دموکرات، نوعی تعادل بین خود و جامعه وجود دارد و هدف اسلام را نیز همین امر می‌داند و در جایی دیگر، خالق تمدن غرب را روح و رژیم دموکراسی می‌داند و معتقد است دموکراسی است که نه تنها دعوی مساوات می‌نماید، بلکه عدالت اجتماعی را می‌خواهد و حقوق همه افراد را مساوی و واجب‌الرعیه می‌شناسد. به گفته وی، فکر حکومت مردم بر مردم از این‌جا ناشی می‌شود که مردم را آزاد از بندگی و اسارت و اطاعت از دیگری دانسته و لایق اداره کردن خود می‌شناسد. وی معتقد است دموکراسی به معنای شناسایی حداقل حق و مقام انسانی در

۱- بازرگان، پیشین، ص ۳۰۱.

۲- همان، ص ۳۰۲.

قرون اخیر است.^۱ وی تمدن و ترقی را بالا رفتن مقام و موقعیت و ارزش انسان می‌داند و دموکراسی را خالق این تمدن می‌داند.^۲ به گفته ایشان، انبیاء روح دموکراسی را تقویت کردند؛ زیرا با ارزش دادن به انسان، ندای مساوات، برابری و آزادی دادند که این عالی‌ترین نمونه دموکراسی است.^۳

اما وی در عین حال، ضمن ارائه تفسیری خاص از نوعی دموکراسی اسلامی تلاش می‌کند از نوعی حکومت دموکراتیک اسلامی دفاع کند. به گفته وی، برخی دموکراسی را آزادی مطلق فرد شناخته‌اند و یا تصور کرده‌اند که حکومت مردم و رأی اکثریت در جمع شئون و موارد بوده و اتخاذ و اعلام قوانین اصولی و اثبات حقایق نیز از طریق مراجعه به آرای عمومی و تصویب مجالس صورت می‌گیرد. وی با رد این نوع نگرش به دموکراسی معتقد است هر کشور دموکراتیک نیز دارای یک ایدئولوژی و یک قانون اساسی و اصول ثابتی است که از طریق انقلاب با اعتقاد (مانند مذاهب) قبول و مجری شده است و اداره حکومت و انتخاب مجلس و رأی‌گیری‌ها بر پایه و در سایه آن انجام می‌گیرد. هیچ‌گاه قبول یک حقیقت فلسفی یا علمی و حتی قضایی و سیاسی، موکول به رأی مردم نیست و به صاحبان صلاحیت مراجعه می‌شود، آنچه واگذار به آرای اکثریت و عموم می‌شود، اداره کشور به لحاظ عزل متصدیان درجه اول، دریافت وجوه دولتی و مخصوصاً مصرف آن‌ها در معاش و معارف و عمران مملکت، تصمیم به جنگ و صلح، عقد قراردادها با همسایگان و مانند آن‌ها است.^۴ بنابراین نوع نگرش به دموکراسی، وی معتقد است در اسلام نیز می‌توان از دموکراسی سخن گفت و مسلمانان نیز می‌توانند یک دموکراسی داشته باشند که براساس اصول اسلامی نباشد.

از دیدگاه امام خمینی نیز مردم یکی از پایه‌های حکومت اسلامی محسوب شده و مردمی بودن و ابتناء به آرای ملت یکی از ویژگی‌های حکومت مطلوب ایشان است و

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان، ص ۳۰۶.

ایشان در بیانات خود همواره بر لزوم اتکای حکومت به مردم و عدم تحمیل بر مردم، رضایت مردم، نظارت مردم و ... تأکید می‌نمودند.

ایشان در آثار اولیه خود در مورد این که یک «فقیه عادل» چگونه به قدرت می‌رسد (از طریق انتخاب مردم و یا طرق دیگر) سخنی به صراحت بیان نکرده بود.^۱ اما در سال‌های بعد از انقلاب با حمایت از قانون اساسی جمهوری اسلامی، در واقع نظر خود را در مورد نحوه به قدرت رسیدن ولی فقیه ابراز کرد و ولایت را مختص فقیهی می‌داند که یا با ابراز نظر عمومی همه اقشار ملت، پذیرش وی توسط مردم محرز شده باشد و یا از طریق مجلسی متشکل از فقهای منتخب مردم، به‌عنوان ولی امر و رهبر سیاسی کشور انتخاب گردد.

یعنی براساس این مدل که مورد حمایت امام خمینی نیز بود هر چند همه فقهاء واجد شرایط می‌باشند، اما تنها فقیهی ولی امر مسلمین محسوب می‌شود که مورد پذیرش و رضایت مردم باشد (زیرا از نظر ایشان تحمیل بر مردم، غیر شرعی است) و بنابراین فقیهی صلاحیت لازم را برای مقام ولایت دارد که در یک انتخاب مستقیم و غیرمستقیم مردمی انتخاب شود که در واقع در این صورت، هر چند فقها ولایت شرعی دارند، اما تولی امور مسلمین و تعیین مصداق این ولایت و تعیین شخص خاصی برای به دست‌گیری قدرت نیازمند انتخاب مردمی و رضایت عمومی است که این نوع انتخاب چون در چارچوب مجوز شریعت (یعنی انتخاب از بین فقها انجام شده) از مشروعیت الهی نیز برخوردار است.^۲

اما شریعتی نگاه بدبینانه‌ای به دموکراسی دارد و معتقد است انتخاب حاکم توسط مردم نمی‌تواند حکومت اسلامی را به هدف نهایی خود برساند. به گفته وی در سیاست و حکومت اگر اصل را بر دو شعار «رهبری و پیشرفت» یعنی تغییر انقلابی مردم قرار دهیم، آن وقت انتخاب این رهبری به وسیله افراد همین جامعه امکان ندارد؛ زیرا افراد جامعه

۱- امام خمینی، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، تهران، نشر امیر کبیر، ۱۳۷۵.

۲- رجوع شود به نامه امام به رئیس مجلس خبرگان، ۹ اردیبهشت ۶۸.

هرگز به کسی رأی نمی‌دهند که با سنت‌ها و عادات و عقاید و شیوه زندگی رایج همه افراد انجамه مخالف است و می‌خواهد آن‌ها را ریشه‌کن کند و بسیاری از سنت‌های مردم سنت‌پرست را عوض کند و سنت‌هایی مرفقی را جانشین آن‌ها کند که مردم هنوز با آن‌ها آشنا نیستند و با آن موافق نیستند. چنین مردی و رهبری نمی‌تواند مورد اتفاق اکثریت آرای این مردمی که باید خودشان عوض شوند و آرایشان هم باید عوض شود، قرار بگیرد.^۱ به گفته وی دموکراسی حکومتی «استاتیک» است که هدف آن حفظ وضع موجود جامعه است؛ زیرا مردم به کسی رأی خواهند داد که مورد پسندشان است؛ یعنی به کسی که با عموم، هم رأی و هم ذائقه و با اکثریت، هم عقیده باشد و خودش به همه این سنت‌ها تکیه کند و از آن‌ها حمایت نماید و بر راه روشی می‌رود که همه یا اکثریت می‌روند. اما اگر گروهی از افراد روشن در یک جامعه‌ای قرار بگیرند و با وضع کنونی انجامه مخالف باشند و آرزومند تغییر و تحول سریع و انقلابی در بینش جامعه، ذوق جامعه، اعتقادات جامعه و سنت‌های موجود در این جامعه باشند، این‌ها از طرف مردم اکثریت نخواهد داشت، کسانی اکثریت خواهند داشت که حافظ وضع موجود باشند. بنابراین، حکومتی که با آرای مردم یا اکثر مردم انتخاب می‌شود حافظ آرای اکثریت مردم خواهد بود. کودکان بیشتر پرستارانی را انتخاب می‌کنند که بی‌شک هدف آن‌ها پرستاری و خوش گذشتن به بچه‌ها و آزاد گذاشتن بچه‌ها باشد. کسی که به سختی به آن‌ها رفتار می‌کند و آن‌ها را در یک نظم دقیق متعهد می‌کند و با آن‌ها درس جدید و رسم جدید و هر لحظه گامی جدید تحمیل می‌کند، مسلماً رأی نخواهد آورد.^۲ بنابراین اصل حکومت دموکراسی - برخلاف این تقدس شورانگیزی که این کلمه دارد - با اصل تغییر و پیشرفت انقلابی و رهبری فکری مغایر است و اگر در یک جامعه، رهبری سیاسی براساس یک ایدئولوژی مشخص و بر شعار دگرگونی آرای و افکار منحنط و سنت‌های پوسیده استوار است، رهبری نمی‌تواند خود زاده آرای عوام و تعیین شده پسند عموم و

۱- علی شریعتی، امت و امامت، پیشین، ص ۱۸۲-۱۸۰

۲- همان،

برآمده از متن توده منحنی باشد.^۱ از این رو، ایجاد تحول در یک جامعه که باید به وسیله یک رهبر انقلابی انجام بگیرد، با روح دموکراسی سازگار نیست.^۲

در سه گفتمان مذکور، در مورد شکل حکومت، اختلافات ظریفی بین سه اندیشمند وجود دارد. در این مورد امام خمینی به صورت شفاف به دفاع از جامعیت دین و نوعی نگاه حداکثری به دین می‌پردازد که براساس آن می‌توان شکل حکومت را نیز از اصول اسلامی استخراج کرد. ایشان تلاش می‌کرد با طرح ولایت فقیه، تنها حکومت مشروع در دوران غیبت را حکومتی بداند که در رأس آن فقیه واجدالشرايطی قرار دارد و با طرح نحوه به قدرت رسیدن فقیه که آن را موکول به رأی مردم نمود، عملاً مدل خاصی از حکومت تحت عنوان جمهوری اسلامی را مطرح ساخت که از یک سو بر مشروعیت الهی فقیه و از سوی دیگر بر مقبولیت مردمی استوار بود و در واقع از حکومت فقهی که با آرای مردم به قدرت می‌رسید حمایت نمود که از آن به جمهوری اسلامی با محوریت ولی فقیه می‌توان یاد کرد. اما شریعتی نیز که نگاهی حداکثری به دین دارد، با تأکید بر این که در دوران غیبت، شخص یا گروه خاصی از جانب خداوند برای اداره حکومت نصب نشده‌اند، به الگوی دیگری متمایل شده است.

ج- نتیجه‌گیری

در مجموع در یک بررسی تطبیقی از آرای سیاسی امام خمینی، دکتر علی شریعتی و مهندس مهدی بازرگان به عنوان نمایندگان سه خرده‌گفتمان فکری مهم اسلامی حاکم بر دوران قبل از انقلاب می‌توان وجوه اشتراق و افتراق آن‌ها را در قالب جدول زیر خلاصه کرد:

۱- همان،

۲- همان،

بررسی وجوه اشتراک و افتراق سه خرده گفتمان مهم اسلام‌گرایان قبل از انقلاب

موضوعات	امام خمینی	مهندس بازرگان	دکتر شریعتی
نوع نگاه به رابطه اسلام و سیاست و حکومت	ارتباط حداکثری دین و سیاست و حکومت	ارتباط حداکثری دین و سیاست ارتباط حداقلی دین و حکومت	ارتباط حداکثری دین، سیاست و حکومت
هدف سیاست و حکومت	اداره امور جامعه وزمینه سازی برای هدایت انسان	اداره امور جامعه وزمینه سازی برای هدایت انسان	تکامل و تربیت افراد جامعه
ویژگی‌های حاکم اسلامی	فقیه، عادل، باتقوا	عالم به اسلام، عادل، باتقوا	عالم به مکتب و متعهد
نقش مردم در انتخاب حاکم	انتخاب حاکم واجدالشرايط توسط مردم	انتخاب حاکم واجدالشرايط توسط مردم	اداره جامعه توسط گروهی انقلابی آشنا به مکتب و متعهد بدون نیاز به رأی مردم
شکل حکومت	جمهوری اسلامی، ولایت فقیه	جمهوری دموکراتیک اسلامی	دموکراسی متعهد

همان‌طور که در جدول آمده است هر سه خرده گفتمان سیاسی مذکور، در اصل لزوم تأثیرپذیری سیاست و حکومت از آموزه‌های اسلامی اشتراک نظر دارند و اسلام را دینی سیاسی می‌دانند که حکومت در جامعه مسلمانان باید با تأثیرپذیری از آموزه‌ها و قوانین آن شکل گیرد. همچنین هر سه گفتمان، هدف سیاست را نه تنها اداره امور جاری کشور، بلکه هدایت و تربیت جامعه دانسته و لذا گستره‌ای فراتر را به عنوان وظیفه و هدف حکومت اسلامی قائلند که این نوع نگاه به سیاست، چارچوب کلی تفکر سیاسی

آن‌ها را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. هر سه خرده گفتمان نیز به نوعی معتقدند که حاکم اسلامی ضرورتاً باید دارای ویژگی‌های خاصی باشد تا بتواند به هدف سیاست در جامعه تحقق ببخشد. لذا هر سه بر عالم بودن و متعهد بودن حاکم به بیان‌های مختلف تأکید دارند.

در این مورد، بیان خرده گفتمان اسلام فقاهتی و امام خمینی از شفافیت کاملی برخوردار بود؛ زیرا آنان با تعیین مصداق عالم در قالب فقیه، به‌وضوح منظور خود را فقیه باتقوا و عادل بیان کردند. بازرگان نیز هر چند منظور خود را از عالم بیان نکرد و لفظ فقیه را به کار نگرفت و برای فقها نیز جایگاهی از پیش تعیین شده در قالب نص قائل نبود و به صورت کلی از آن عبور کرد، اما با توجه به اینکه وی از لزوم اجرای دقیق احکام اسلام و ضرورت آگاهی حاکم به احکام دفاع می‌کند، نمی‌توانست مخالفت بنیادین با حاکمیت فقها، هر چند به شکل انتخاب فقیه با رای مردم، داشته باشد. شریعتی نیز با بیان این که نیروهای حاکم باید آشنای به مکتب و ایدئولوژی باشند، منظور خود را به‌وضوح از مکتب و ایدئولوژی تبیین نکرده و به بیان کلیات اکتفا می‌کند. اما وی نیز با تأکید بر لزوم متعهد بودن حاکم به صورت تلویحی از تقوا و عدالت حاکم یاد می‌کند و این شرایط را برای حاکم می‌پذیرد. بنا براین، الگوی ولایت فقیه انتخابی که در قانون اساسی به تصویب رسید. به صورت مبنایی مغایرتی با این دیدگاه‌ها نداشت. و در واقع، تأکید بر ضرورت صفت علم به اسلام و مکتب و ایدئولوژی برای حاکم توسط آنان باعث گردید هنگامی که ولایت فقیه توسط امام خمینی مطرح شد این دو گفتمان نیز نتوانستند به صورت اصولی آن‌را انکارکنند، بلکه تنها نگرانی خود را از این که ولایت فقیه به حاکمیت روحانیون منجر شود، ابراز داشتند.

اما در سه دیدگاه مذکور درمورد نقش مردم در حکومت، تفاوت‌های مهمی وجود دارد. درحالی که امام خمینی و بازرگان بر لزوم انتخاب حاکم واجدالشرايط توسط مردم تأکید دارند و تحقق حاکمیت حاکم را به رأی مردم می‌دانند، شریعتی ابتدای حکومت به رأی مردم را در مرحله اول انقلاب در تضاد با هدف حکومت اسلامی می‌داند و معتقد

است تکیه به آرای عمومی می‌تواند حکومت اسلامی را از اهداف خود که همان سعادت و تربیت انسان است دور کند (به همین دلیل) از لزوم حاکم شدن گروهی از نخبگان متعهد آشنا به مکتب در رأس قدرت یاد می‌کند تا بتوانند به تدریج تحولات فکری لازم را در جامعه بوجود آورده و بعد از مهیا شدن بسترهای لازم، از مشارکت مردم استفاده کنند. بنابراین، شریعتی از نوعی حکومت انتصابی مکتبی دفاع می‌کند که البته تعیین نمی‌کند این انتصاب از سوی چه کسی انجام می‌شود. در واقع، اندیشه شریعتی و بازرگان در مورد نقش مردم، در دو سوی محوری قرار داشت که اندیشه امام خمینی را می‌توان حلقه واسط آن دانست. زیرا امام از یک سو بر نصب الهی و از سوی دیگر بر انتخاب مردمی حاکم تأکید داشت.

باتوجه به این بحث باید گفت که پیروزی الگوی موردنظر امام خمینی در آن شرایط گفتمانی، امری طبیعی بود؛ زیرا خرده گفتمان امام خمینی از یک سو کلیه مباحث مشترک گفتمان‌های مذکور را پوشش می‌داد و از سوی دیگر، در مورد نقاط اختلاف نیز از شفافیت و قابلیت استدلال فقهی و درون دینی بیشتری برخوردار بود. بنابراین، الگوی جمهوری اسلامی با محوریت ولایت فقیه مولود طبیعی بود که از درون خرده گفتمان‌های موجود سیاسی اسلامی در کشور و به عنوان برابند وجوه مشترک آن‌ها بیرون آمد و بعد از انقلاب در ایران به عنوان نظام سیاسی جدید مستقر گردید.

منابع

- امام خمینی. (۱۳۶۹)، شئون و اختیارات ولی فقیه، تهران: نشر وزارت ارشاد اسلامی.
- امام خمینی. (۱۳۷۵)، ولایت فقیه، حکومت اسلامی تهران، نشر امیر کبیر.
- سعید برزین. (۱۳۷۴)، زندگینامه سیاسی بازرگان، تهران: نشر مرکز.
- صحیفه امام. (۱۳۷۸)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.

- علی شریعتی. (۱۳۵۷)، امت و امامت - تهران - نشر قلم.
- علی شریعتی. (۱۳۸۱)، مجموعه آثار جلد ۷، شیعه، تهران نشر بنیاد فرهنگی شریعتی.
- مجموعه آثار مهدی بازرگان. (۱۳۷۷)، تهران، موسسه فرهنگی بازرگان.
- محمد حسین طباطبایی. (۱۳۴۱)، ولایت و زعامت، در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، نوشته جمعی از دانشمندان، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محمد حسین بهشتی. (۱۳۵۸)، گفتارها: امامت، رهبری و ولایت، تهران: سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۸۰ مرتضی مطهری پیرامون جمهوری اسلامی، قم نشر صدرا.
- مهدی بازرگان. (۱۳۷۷)، آخرت، هدف بعثت انبیاء، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- مهدی بازرگان. (۱۳۷۷)، مجموعه آثار، جلد ۲، تهران، موسسه فرهنگی بازرگان.
- یحیی فوزی. (۱۳۸۴)، تحولات سیاسی اجتماعی ایران بعد از انقلاب، تهران، نشر عروج.

-Dallmay & McCathy. (1977). *Understanding and Social Inquiry*

(Notre Dame, Ind' University of Notre Dame Press), 1977.

-Laclau, E. and C. Mouffe. (1987), "Post-Marxism Wthout Aplogies"

Nw Left Review, 166.

